

فصل اول :

حرکت و فکر

هر فکری از حرکت تشکیل میشود و در نتیجه آثار، متون، شمرهای ایدئولوژیکی در حقایق ببار میآورد. هر فکر به تنهاش یک حرکت فکر نیست بلکه هر فکر حقیقی عبارت است از فکر یک حرکت. حرکت فکر در میدانی مشخص انجام میگیرد و این میدان در حیطه‌ی قوا دو قطب است. منطق صوری، این تعارضها را مورد بررسی قرار میدهد ولی به خصلت اصلی آنها توجه ندارد. در واقع این زوجهای قطبی نشان‌دهنده‌ی لحظات مراحلی از اندیشه‌اند و بطور جدائی ناپذیر با هم در ارتباطند. بدین جهت مناسبات مجرد عینی - مطلق نسبی - بیواسطه با واسطه - استقراء، استنتاج و تجزیه و ترکیب میباشند با روشن عینی و مادی و نه با روشی صوری مورد بررسی قرار گیرند.

حقیقت و خط

حقیقت چیست؟ محتوای معرفت ما. محتوای تظاهرات ذهنی ما چیست؟ آیا حقیقتی عینی وجود دارد؟ تظاهرات انسانی میتوانند محتوای مستقل از فاعل و مستقل از انسان و جامعه‌ی انسانی داشته باشند؟

اگر پاسخ این پرسش مثبت است، آیا تظاهرات انسانی که مبین حقیقت عینی هستند میتوانند آنرا بطور کلی و بدون هیچ محدودیت بیان کنند و یا اینکه فقط بنحوی تقریبی بیان می‌باشد؟

از نظر ماتریالیسم، حقیقت عبارت است از تناظر، "تطابق" تظاهرات ذهنی (مفاهیم - تئوری‌ها و غیره) با واقعیت عینی یعنی تناظر دانش و معرفت ما با واقعیت مادی.

از نظر ایدآلیسم، حقیقت عبارت است از تناظر تظاهراًت ذهنی ما با یک نوع اصل روحانی عالی (روح عام - ایده‌ی مطلق - که سرانجام به مفهوم خدا منتهی می‌شود).

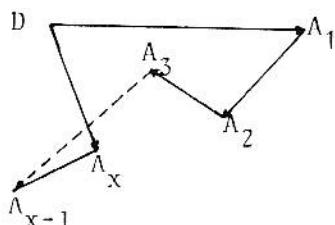
از نظر لادری، حقیقت عبارت است از تناظر بین افکار، یعنی چیزی که فاقد هرگونه محتوای عینی است، چیزی که جز یک رمز و علامت نیست. طرفداران متافیزیک چنین ادعای میکنند که میتوان به حقایق مطلق، ابدی، قطعی و حقایق کامل و "متعالی" دست یافت. این مبحث برای این گروه ارجحیتی خاص دارد. هر متفسر متافیزیک در این مقال سیستمی (منظومه‌ای) یا دستگاهی عرضه میکند که به عقیده‌ی خود شامل معرفت کل میباشد و بعنوان "علت‌غایی" هر نوع تلاش آدمی بحساب می‌آید. منطق صوری فی حد ذاته این ادعای متافیزیک را تأثیر میکند. از نظر منطق محض (۱) هر اثبات (ایجاب) یا مطلقاً صحیح است و یا اینکه مطلقاً غلط است. حقیقت و خطأ مطلقاً مستقل از یکدیگرند و بین آنها جدائی محض حاکم است: خوبی و بدی - زیبائی و رشتی - کامل و ناقص و غیره، بطور عام و کلی تعارض حقیقت و خطأ (صحیح و غلط) چیزی است ثابت. آیا حقایق جاودانی و بدون تعارض و چون و چرا وجود دارند؟ به قضیه‌ی اثباتی (ایجابی) زیر بنگریم: "خدا حقیقتی است ابدی". این اثبات معادل با اثبات زیر است: "ابدیت حقیقتی است ابدی". در منطق چنین اثباتی را دور فاسد (حلقه مفرغه)، قیاس دائر و یا قضیه‌ی بیتہ مینامند.

در زندگی تجربی خود میتوان هزارها نمونه یافت که در آنها ابدیت مورد ادعاست. "پاریس در فرانسه واقع است". این جمله حتی اگر پاریس و فرانسه محو شوند، صحیح است. این قبیل اثبات را میتوان در ضرب المثلهای همه ملت‌ها بکثرت یافت که همه بعنوان حقایق ابدی بشمار می‌آیند. حقایق ریاضی بعنوان حقایق ابدی شناخته شده‌اند. "یک بعلاوه یک، مساوی است با دو" ولی خصلت درست این خاصیت در حساب و سیلیه فلسفه و علمای ریاضی مورد

(۱) هدف اصلی منطق پرسی نحوه‌ی انجام پدیده‌های روانشناسی و وجودان فردی و توصیف تجربی آنها نیست، بلکه هدف منطق در اصل مسئله‌ی حقیقت است و بدین جهت میتوان علم منطق را علم قوانین اندیشه‌ای که به حقیقت راه می‌یابد، دانست.

بحث قرار گرفته است. به عقیده برخی، در عدد دو چیزی بیش از آنچه که در "یک بعلوه یک" است یافت نمی‌شود و بدین جهت با یک قضیه بینه، یک تکرار ساده مواجهیم و یا بگفتهی علمای منطق، در اینجا "قضايا توپولوژی محض" مطرح است که در آن مسند (خبر) در بطن فاعل محتوی است. طرفداران فلسفه‌ی کانت در این مثال میگویند: اندیشه "یک" را با "یک" بوسیله‌ی یک عمل، مربوط و متعدد میکند و قضایت مورد بحث در واقع یک ترکیب را تشکیل میدهد.

باز حقایق ریاضی را مورد مطالعه قرار میدهیم که با روری آنها نتیجه‌ی عدد سکون آنهاست. مشابه یک شکل هندسی در تئوری عالی "گروهها" بهنگام تغییر مکان (لغزش روی یک سطح، تغییر جا در فضا) با سیماهی جدیدی پذیردار میگردد. تعریف جمع در اشکال عالی محاسبه بصورت دیگری مشاهده و تعمیق میگردد. مثلاً در محاسبه برداری مینویسیم:



$$OA_x = OA_1 + A_1 A_2 + \dots + A_{x-1} A_x$$

که دارای با روری علمی قابل ملاحظه‌ای است.

مثالی دیگر: لگاریتم حاصل مقایسه‌ی تصاعد عددی و تصاعد هندسی است. در سطحی بالاتر، لگاریتم بوسیله‌ی تابع معکوس $a^x = y$ تعریف میشود که در آن $x = \log_y a$ لگاریتم y در پایه a میباشد و یا باز در سطحی دیگر با تابع اولیه $\frac{1}{x}$ و با تابعی که در آن $f(xy) = f(x) + f(y)$ وغیره.

در اینجا ملاحظه میشود که وجود حقایق ابدی دیگر راهی برای تلاش بشر بمنظور گذار از جهل و حرکت بسوی معرفتی عمیق‌تر بازنمی‌کند و بدیهی است هر نظریه‌ای از معرفت که تکوین تاریخ و پیشرفت علم (عبور از جهل به معرفت، یعنی از حقایق کوچک به حقایق عمیق‌ضمن عبور از میان خطاهای جزئی یا

لحظه‌ای) را بپذیرد الزاماً" با درک متأفیزیکی ناسازگار می‌باشد.

تعارض (تقابل) مطلق خطا و حقیقت منطقاً" بوسیله‌ی برهان ذوحدین (قياس اقرن) بیان می‌شود، بصورت زیر:

"یا اینکه ... یا اینکه ..." یا A صحیح است و یا اینکه B صحیح است. اگر A و B "برهانی ذوحدین را تشکیل دهنده و اگر در آن A غلط باشد، آنوقت B صحیح است. انفصل و برهان ذوحدین (دلیل) روش‌های عقلی و غیرقابل اعتراضند، ولی برد آنها محدود و مقید است. وقتی که با محتوا سروکار داشته باشیم، انفصل صوری جوابگوی نیاز ما نیست. مثال: الف - "یا اینکه ایدآلیسم صحیح است - یا اینکه ماتریالیسم صحیح است". بنا به این برهان حقیقت یکی بمعنای غلط بودن دیگری است. ولی انفصل و برهان ذوحدین فقط در حدود "مسئله‌ی معرفت" میتواند بکار رود. تقابل بین ماده و وجودان، بین ماتریالیسم (۱) و ایدآلیسم فقط در حدود ضيق سوال فلسفی بنیادی زیر مطرح است: "کدامیک از این دو (ماتریالیسم و ایدآلیسم) قبلی و اساسی است؟".

سؤال: سیستم دکارت از نظر تاریخی چه بوده است؟

جواب: بمعنایی و از لحاظی در فیزیک و فیزیولوژی یک ماتریالیسم بوده و بمعنایی دیگر و یا از جنبه‌ی دیگر یک ایدآلیسم بوده است. دقیقاً بدان جهت که بین ماده و وجودان تقابل مطلق وجود ندارد، میتوان گفت: "وجودان از ماده در پی تحولاتی طولانی حاصل آمده. مغز - که خود محصول طبیعی مادی است - شرط اساسی اندیشه (فکر) و حتی عضواندیشه است و غیره...".

ب - "یا اینکه یک موجود، مکانیسمی است بی‌جان و یا عضوی است زنده" ولی مرگ لحظه‌ای مطلق و حادثه‌ای متأفیزیکی نیست که زندگی را قطع کند. مرگ یک "رونده" است. تمام اجزای یک بدن با هم نمی‌میرند. علامتی برای مرگ مطلق وجود ندارد. جمله: "او بین مرگ و زندگی است" مفهوم عمیق دارد.

(۱) ماده مقوله‌ایست فلسفی که برای بیان واقعیت عینی بکار می‌رود. احساس انسان از این واقعیت - که بطور مستقل از احساس وجود خارجی دارد - عکاسی و نسخه برداری می‌کنند.

ج - "هر موجود مردنی (فانی) است. بنابراین یا این موجود مردنی است یا او زنده نیست". ولی جوهر (ماده) زنده تک یا خته‌ای که با روش تقسیم تکثیر می‌شوند، تا بی‌نهایت بی‌تغییر می‌ماند، و جوهر (ماده) ارشی موجودات عالی شاید مستقیماً از پدر و مادر به طفل منتقل شود.

د - "یک شکل هندسی یا یک منحنی است و یا اینکه مجموعه‌ای از خطوط است". ولی چند زاویه‌ای منتظم محااطی در دایره، اگر تعداد اضلاعش تا بینها یست زیاد شود، به دایره نزدیک می‌شود. اما عنصری کوچک از منحنی برابر با عنصری کوچک از خط مماس است. اگر تأثید کنیم که: "یا اینکه dx صفر است یا اینکه کمیتی است معین"، بحث و مشاجره‌ی بی‌حدی را گشوده‌ایم. کوشی (۱) این مشکل را با تعریف تداوم و حد حل کرده است: اگر x بسته a میل کند، تابع $f(x)$ حد A میل خواهد کرد. اگر عددی مانند π را چنان انتخاب کنیم که به حد دلخواه کوچک باشد متناظر با آن، عددی مشبّت وجود دارد مانند π بقسمی که میتوان نوشت:

$$f(x) - A < \epsilon$$

برای تمام مقادیر x بشرطی که داشته باشیم:
 $x - a < \delta$

کوشی، با تدوین این مفهوم بصورت یک دستگاه نامساوی، مشکل برها ن ذو حدیین را تا حدی رفع کرده است، ولی باز نمی‌توان به مسئله پاسخ "آری" یا "نه" را داد. اگر میدان عمل برها ن ذو حدیین و انفال را به منطق صوری منحصر کنیم، از حقیقت و خطأ و رابطه موجود بین آنها مفهومی خشک و ساکن یعنی متأفیزیکی حامل خواهد آمد. واقعیت و محتوا دارای تفرد و فرق‌های متعددی است و نمی‌توان آنها را در چهارچوب برها ن ذو حدیین محصور ساخت.

منطق صوری و مجرد خواهان پاسخ‌هایی از قبیل "آری" یا "نه" برای همه پرسش‌هاست، زیرا این منطق معتقد است که یک ایده یا صحیح است، یا غلط و نیز معتقد است که حقیقت و خطأ بطور مطلق و جدا از یکدیگر وجود دارند. در واقعیت، انسان ناگزیر است پاسخی از قبیل: "آری و معدله ک نه ... بمفهومی آری و بمفهومی دیگر نه" بدهد.

حقیقت و خطا بطور مجرد نه از هم جدا هستند و نه جداشی پذیر، این حقیقت را باید پذیرفت که هم حقیقت وجود دارد و هم خطا، ولی این حقیقت را نیز باید قبول کرد که حقیقت و خطا، مانند خود واقعیت، دگرگون میشوند.

حقیقت به خطا تبدیل میشود و خطا به حقیقت. اثباتی از قبیل "فرانسه به شاه احتیاج دارد" سه قرن پیش حقیقت داشت، ولی امروز دیگر خطاست، زیرا شرایط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی تغییر کدها اند. یک خطا میتواند حقیقتی جزئی باشد و یا میتواند جنبه‌ای از حقیقت باشد و یا حقیقتی باشد که به آنسوی حد حقیقت خود گسترش یافته باشد.

در برخی حدود تعارض حقیقت و خطا مطلق است و بدین جهت است که تمايزی بین آنها وجود دارد. در چنین موردی میباشیستی واقعیت عینی را درنظر گرفت ولی خارج از این حد - خارج از میدان معین، خارج از لحظه‌ی مشخص تاریخ و یا فکر - تعارض بین حقیقت و خطا نسبی میشود و حقیقت به خطا تبدیل میگردد و بر عکس، در این مورد مثالی از فیزیک میآوریم. مثلاً "قانون ماریوت (۱)"، این قانون بطور تقریبی حقیقت دارد (ولی هر قانون دقیق‌تر کاری که انجام میدهد عبارت از این است که حدود اشتباه و خطا و تخمین را جا بجا میکند). قانون ماریوت وقتی که درجه حرارت منظور نگردد، حقیقت دارد و آنهم تا وقتی که به نقطه‌ی بحرانی میان گاز مورد آزمایش نزدیک نشده باشیم. ولی در اندازه‌گیری‌های فیزیکی واقعی و ممکن دقت مطلق وجود ندارد. این "دقت" "حدی" است در بین‌نهایت که چون خط مجانب میتوان بدان حد نزدیک شد ولی هرگز بدان نتوان رسید. حتی تصور دقت مطلق غیر ممکن است. ما خود جزئی از جهانی هستیم که در آن می‌خواهیم شیی را اندازه بگیریم. برای اندازه‌گیری یک شیی میباشیستی بر آن عملی وارد ساخت. این اندازه‌گیری مربوط میشود به مکان، یا حرکت، یا سرعت. مثلاً "باید بدان نگاه کرد یعنی باید آن را منور نمود ولی نور خود یک واقعیت فیزیکی است که بر شیی اثر میگذارد و آن را دگرگون میکند و این دگرگونی دقت کار ما را محدود میکند. مخصوصاً" اگر این دگرگونی نتواند از حدی مشخص از "کوانتنوم"

پائین‌تر باشد. ما ورای آن با عددیقین موافق هستیم. در شرایط فعلی محال است بتوان گفت که این حدود معرفت نسبی ما قطعی باشد. تا به امروز تمام حدودی که برای معرفت وجود داشته، فراتر رفته‌اند. فیزیک جدید بما می‌آموزد که "فاعل" خود در عین حال یک "شیء" است که جزو جهان می‌باشد و نیز عمل متقابل بین اندازه‌گیرنده و اندازه‌گرفته شده معرفت ما را تضمین و هم محدود می‌کند و ... که معرفت از جهان نسبی است و در عین حال واقعی است. این معرفت نسبی است نه نسبت به طبیعت ایدآلی روح و اندیشه پژوهنده یا به ترکیب ذهنی اندیشه او، بلکه نسبت به مقام او در جهان، نسبت به دقّت وسایل اندازه‌گیری او و نسبت به کارآئی عمل او.

باز به مثال ساده ماریوت مراجعه می‌کنیم. این قانون در حدودی حقیقت دارد و دارای جزئی از حقیقت است. ولی این حقیقت نسبی به خطاب تبدیل می‌شود وقتی که بخواهیم آن را به حقیقت مطلق برسانیم یعنی آنرا خارج از محدوده‌اش قرار دهیم (کاری که عالم متافیزیک انجام میدهد و می‌کوشد تا جزئی از حقیقت را به سطح مطلق گسترش و تعمیم دهد). بدین جهت شایسته است که بجای تعارض قطعی و صوری حقیقت و خطاب مفهوم منعطف‌تری را بکار برد. حقیقت و خطاب در عمل متقابل دیالکتیکی قرار دارند. اینها جای هم را عوض می‌کنند، دگرگون می‌شوند. از اینجاست که می‌توانیم به حقایق جدیدی برسیم و با عبور از خطاهای لحظه‌ای به حقیقتی عینی تزدیک شویم، یعنی حقیقت عینی و مطلق حاصل جمع حقایق جزئی و نسبی است (۱).

(۱) معرفت ما انعکاسی از جهان خارجی در وجودان است و چون جهان ماده‌ای است متحرك و در نتیجه متکون و متكامل، انعکاس آن نیز در حرکت می‌باشد، پس معرفت ما در حال تکون و تحول است و وجود رابطه‌ای بین حقیقت عینی و حقیقت مطلق و حقیقت نسبی تأثید می‌شود.